

درس سیصد و هفتادم صوت ۳۹۱

علت اعراض فقهاء از روایات حلّ و بررسی آن (6)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کلام محقق قمی بود که ایشان قائل به عدم وجوب موافقت قطعی و حرمت مخالفت قطعی بودند. طبق بیانی که ایشان در قوانین از محقق خوانساری دارند - **علی ما حکى عنه** من خودم قوانین را ندیدم - محقق خوانساری در مورد تکلیف بالإجمال بین امرین مشتبّهین یا امور مشتبّهه در شبهات وجوبیه موضوعیه قائل به عدم وجوب موافقت قطعی هستند.

مرحوم میرزای قمی در تأیید کلام ایشان مطلبی دارند که همان مسئله قاعده عقاب بلا بیان را به عنوان دلیل بر عدم وجوب موافقت قطعی عنوان می کنند؛ بیان ایشان این است که اگر شارع تکلیف به امر معین **عنده** و **مُجْمَلٌ عندنا بین أمورٍ متعدده** بکند بنابراین تکلیف به این نحو از مکلف به، تأخیر بیان از وقت حاجت است که اجماع بر استحالة آن موجود است. بناءً علی هذا چه در مورد شبهات موضوعیه و چه در مورد اعمّ از وجوبیه یا تحریمیه و چه در مورد شبهات حکمیه، در همه موارد - بنا بر فرمایش مرحوم میرزای قمی که حتی پا را از دایره کلام محقق خوانساری هم فراتر گذاشته اند - جواز اقتحام و تناول در بعضی از اطراف علم اجمالی حاکم است. این کلام محقق قمی بود.^۱

اگر کسی ایراد کند که تکلیف بالإجمال موجب جواز تناول بعضی از اطراف هست، چرا موجب جواز تناول همه اطراف نیست، جواب فقط به اجماع علماء بر حرمت مخالفت قطعی است. یعنی میرزای قمی غیر از اجماع بر حرمت مخالفت قطعی دلیل دیگری را ذکر نمی کنند. در مورد اول دلیلشان استحالة حکم عقل بر تأخیر بیان از وقت حاجت است. اما وقتی که به حرمت مخالفت قطعی می آیند، دلیل را اجماع علماء بر این مسئله حرمت مخالفت قطعی ذکر می کنند.

تلمیذ: ...

استاد: در مورد اول اجماع نیست، اگر گفتم اشتباه کردم! در مورد اول بناء حکم عقل است بر استحالة تأخیر بیان از وقت حاجت. بله، ایشان می فرمایند که اگر چنانچه تکلیف بر امر معلوم و معین عندالله و **مردد بین أمورٍ عندنا** تعلق بگیرد و شرط اشتراط علم به تکلیف هم منتفی باشد در این صورت نفس این تعلق تکلیف، موجب اسقاط شرط تعین است که آن تعین حذف می شود. در این صورت اشکالی ندارد که وجوب موافقت قطعی حاصل شود.

^۱ . القوانين، ج ۳، ص ۸۵.

محال عقلی بودن تکلیف مکلف به امر مجهول

جوابی که از این مطلب داده می‌شود اولاً این است که چه فرق می‌کند که اشتراط علم به تکلیف باشد یا نباشد؟! در استحالة تأخیر بیان از وقت حاجت چه فرق می‌کند وقتی که شارع یک امر و یک حکمی را معلق بر یک امر مجهول کند، چه شرط بکند علم به این را یا شرط نکند، چه تفاوتی در اینجا دارد؟! اگر تأخیر بیان از وقت حاجت محال باشد در هردو مورد محال است و فرقی در مورد اشتراط علم و عدم اشتراط علم نیست. چون مکلف، مکلف به تکلیف مجهول است و تکلیف مجهول عقلاً محال است و این استحالة در هردو مورد هست. این یک مسئله است.

مسئله دوم اینکه اشتراط علم که انسان باید برای اداء تکلیف علم حاصل کند، مگر در اطراف علم اجمالی نیست؟! وقتی کسی اطراف علم اجمالی را اتیان کند یا احتراز از اطراف علم اجمالی بکند، مگر علم به سقوط تکلیف برای او حاصل نمی‌شود؟! چه فرقی می‌کند؟! اگر منظور این باشد که شارع به یک مورد معین و مشخص امر نکند، در این مورد بله، این امر به محال و مجهول است، وقتی که مورد معین نیست شارع نمی‌تواند امر کند ولی چه اشکالی دارد که انسان مکلف هردو را انجام بدهد.

نفس اتیان به اطراف علم اجمالی، مقتضای احتیاط

نفس اتیان به اطراف علم اجمالی خودش مقتضای احتیاط است و خودش موجب رفع تعین از بین است و این امر قهری است. این ایراد اول است.

ایراد دوم که بر این وارد می‌شود این است که مگر تکلیف بر امر معین **عندالله و عند الشارع و مجمل عندنا و مردد** بین امور تأخیر بیان از وقت حاجت است؟! اگر مولا بگوید که زید را اکرام بکن، آن زید معین عند المولیٰ هست و **مردد عندنا بین زیدین** هست، آیا این تکلیف به امر محال کرده است؟! خب هردو زید را اکرام بکند! پولش که کم نیست، مولا به او پول داده است و غذا هم موجود است خب هردو زید را اکرام می‌کند تا اینکه ادای تکلیف و رفع ذمه از او حاصل بشود!

تعریف تأخیر بیان از وقت حاجت

کجای این اتیان به امور متعدده منافی با قاعده عقلیه استحالة تأخیر بیان از وقت حاجت دارد؟! تأخیر بیان از وقت حاجت این است که مکلف در عین اینکه تکلیف به موضوع شده است، خود آن موضوع برای او تعریف نشده است، این تأخیر بیان از وقت حاجت می‌شود. شارع و مولا می‌گویند که در بین رفقا شما باید یک نفر را در شب جمعه اکرام بکنید ولی این نفر را خودم می‌گویم. شب جمعه می‌شود و مولا نمی‌گوید. این تأخیر در وقت حاجت می‌شود یعنی تکلیف بر یک موضوع مجهول معلق شده است و این تأخیر بیان از وقت

حاجت است، اما اگر موضوع مشخص است ولی تشخص مصداقی ندارد اما تشخص عنوانی که دارد ...، وقتی که می‌گوید که زید را اکرام بکن اما زید عالم و زید غیر عالم را مولا تعیین نمی‌کند، در اینجا تشخص مصداقی در تکلیف روشن نشده اما تشخص عنوانی که دارد؛ عنوان زیدیت که در اینجا لحاظ شده، خب به همان عنوان باید عمل کند!

مگر مردم این کار را نمی‌کنند؟! مردم این کار را می‌کنند، تمام کارهای روزمره مردم مگر این طور نیست؟! اگر در یک مورد شک کنند مگر هر دو مورد آن عمل را انجام نمی‌دهند؟! شما وقتی که از منزلتان بیرون می‌آیید و شک دارید که آیا مایحتاج برای منزل گرفتید یا نگرفتید، احتیاطاً می‌گیرید. می‌گویید که یک کاسه ماست هم می‌گیرم می‌برم؛ شک دارید که این ماست در یخچال تمام شده یا نشده، استصحاباً ماست می‌خرید و به منزل می‌برید.

یا اینکه من باب مثال می‌گویند که دکتر این بیماری فلان شخص است و شما در دکتر شک می‌کنید که آیا منظور این دکتر هست یا آن دکتر است، پیش هر دو دکتر می‌برید. مردم دارند این کار را انجام می‌دهند. این طور نیست که بگویند: چون در اینجا مرد است بگذاریم بمیرد، چون تأخیر بیان از وقت حاجت است در اینجا بمیرد و اشکالی ندارد! نه پیش این می‌بریم نه پیش آن می‌بریم! می‌گویند که آقا مغزش عیب کرده یک قدری به او دارو بدهید در هوای خنک [ببرید]!

کار مردم این است؛ اتفاقاً اکثر تکلیف‌ها همین است، تکلیفی که در بین عرف متداول است و شارع هم أحدهم است و به دلایلی و به مصالحی ...، چه آن مصالح به اختیار شارع باشد یا غیر اختیار شارع باشد بسیاری از این موارد تکلیف ما مجهول است یعنی مجمل است - نه اینکه مجهول است - و مردم بین امرین یا بین امور است. خیلی از موارد اتفاق می‌افتد و در خیلی از موارد می‌بینیم.

جناب میرزا! در اینجا تکلیف به امر مجمل و مبهم نشده است بلکه تکلیف به یک عنوان شده است و آن عنوان دارای دو مصداق است، مگر آسمان به زمین می‌آید حالا آن دو مصداق را انجام بدهد؟! مگر زلزله می‌شود؟! حالا فرض کنید که شخص به سه جهت نماز بخواند، به جهتین بخواند! چون معین عندالله است و مجمل عندنا است، چه اشکالی دارد؟! یعنی چه که ما باید فقط به یک طرف نماز بخوانیم و تأخیر بیان از وقت حاجت است؟! تو که بلند می‌شوی اوقات بیکاری‌ات را به لهو و لعب می‌گذرانی خب بلند شو به ثلاثة جهات یا به اربعة جهات نماز بخوان! نمی‌میری که! پس کجای این تکلیف به معین عندالله و مردد عندنا تأخیر بیان از وقت حاجت است؟!

اینکه الآن روی این قضیه داریم پافشاری می‌کنیم به خاطر این است که در نتیجه بعداً این مسئله مهم است و این یکی از اصولی است که روی این اصول بنای آن عمل به احتیاط و وجوب به احتیاط در موارد و

عدم وجوب به احتیاط فی مواردِ آخری را بنا می‌گذاریم. این جواب به ایشان بود.

بعد مطلبی که در اینجا هست این است که مرحوم آخوند بعد از این قضیه می‌فرماید که ما موارد وجوب اتیان به اطراف علم اجمالی را مشروط به فعلیت تکلیف **مِن جَمِیعِ الجِهات** دانستیم اما اگر تکلیف **مِن جَمِیعِ الجِهات** فعلی نباشد یعنی در مقام بعث و زجر به مرتبه تام البعثیه و الزجریه نرسیده باشد در این صورت مسئله چیست؟ حالا یا اینکه مکلف بعضی از اطراف علم اجمالی را نمی‌تواند اتیان کند یا اینکه اضطرار به بعضی از افراد پیدا می‌کند؛ حالا اضطرار به معین یا اضطرار به مردد. فرض کنید إنائین هست **أحدهما خمرٌ** این مضطر می‌شود که این إناء خاص را بخورد، اضطرار پیدا می‌کند مثلاً عطش بر او غلبه کرده یا اینکه ناراحتی کلیه دارد باید الآن آب بخورد، اگر نخورد مثلاً سنگ کلیه ایجاد می‌شود، می‌گوید که حلاً طیباً یا علی! یکی از آن را برمی‌دارد می‌خورد. این اضطرار بأحدهما غیر معین است یا اینکه فرض کنید که یکی از اینها در دسترس نیست و داخل آن اتاق است و در هم قفل است و این اضطرار بأحدهما معین پیدا می‌کند.

تکلیف تدریجی الحصول

یا اینکه تکلیف تدریجی الحصول است یعنی در ضمن امور متعدده حاصل می‌شود. مثالی هم که مرحوم آخوند ذکر می‌کنند حیض است؛ زنی که ناسیه الوقت است ولی ناسیه العدد نیست و این مضطر به است یعنی تمام ایام شهر دم دارد. معلوم العدویه هست ولی معلوم الوقتیه نیست یا فراموش کرده است. علی‌کل حال در این صورت این تدریجیه الحصول است؛ اول چهار روز اول بعد چهار روز ثانی، بعد چهار روز سوم، به آخر تا انقضاء شهر. در این موارد که تکلیف **مِن جَمِیعِ الجِهات** فعلیت پیدا نکرده است در این صورت وجوب موافقت قطعیه لازم نیست. نه وجوب موافقت قطعیه و نه حرمت مخالفت قطعیه در این صورت لازم نیست یعنی می‌تواند شخص بعد از اینکه بأحدهما اضطرار پیدا کرد و أحدهما را خورد می‌تواند اصل برائت را در آن مورد دیگر جاری کند.

یا اینکه فرض کنید که در یک مورد سه روز را غایب بود و سه روز را از زنش که حرمت نکاح در این **ثلاثة الأيام** ﴿فَاعْزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلٍ مَحِيضٍ﴾^۱ که در این سه روز در ایام محیض، حرمت نکاح آمده اما اگر این شخص در همه این موارد بود، در همه آن تدریجی بود یعنی دفعه واحده نبود. حالا در آن موارد دیگر دفعه واحده ابتلاء تکلیف است. اینکه تدریجیه است معنایش این است که وجوب ﴿فَاعْزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلٍ مَحِيضٍ﴾ آمده است ولی هنوز وقت برای آن موضوع نیامده است، وقت برای احراز تکلیف نیامده است

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲.

ترجمه: «پس باید که از زنان در حال حیض کناره گیری کنید و با ایشان نزدیکی جنسی ننمائید.» (محقق)

چون تدریجی است، سه روز اول ﴿فَاعِزَّزَلُوا النَّسَاءَ فِی آلَ مَحِیضٍ﴾ سه روز دوم ﴿فَاعِزَّزَلُوا النَّسَاءَ فِی آلَ مَحِیضٍ﴾ و هَلَمْ جَزَا إِلَى ثَلَاثِینَ یَوْمًا.

در اینجا تکلیف هنوز به مرتبه تامّ الزجریه نرسیده است چون لعلّ اینکه ثلاثة الأيام آخر شهر حیض باشد نه ثلاثة الأيام اول، روی این جهت در همه این موارد می شود اصل برائت و شبهه بدویه و حکم به استحاضه کردن جاری کند و یا علی مدد! چه برسد به اینکه حالا بعضی از این ایام متعلق برای تکلیف را غایب باشد که در آن صورت قطعاً حکم به [اباحه] می کند. فرض کنید که سه روز از اول ماه را غایب از زنش است لعلّ اینکه همان سه روز اول بوده و این دیگر می رود در شبهه بدویه و اصلاً خارج می شود یعنی یک تکه از آن ماه را غایب است. این کلام را مرحوم آخوند در اینجا دارند.^۱

در رسائل هم نسبت به این مسئله همین مطلب را مرحوم شیخ دارند.^۲ ایشان در بحث حیض می فرمایند که تکلیف ﴿فَاعِزَّزَلُوا النَّسَاءَ فِی آلَ مَحِیضٍ﴾ این تکلیف اصلاً فعلی نیست به جهت اینکه آن ایام هنوز نیامده است. فرق می کند، چون ﴿فَاعِزَّزَلُوا النَّسَاءَ فِی آلَ مَحِیضٍ﴾ در غیر از مورد ابتلاء که قبل الحیض آن خودش به تنهایی هست یعنی نیازی به امر ندارد. خودش طبعاً از موضوع خارج است چون زن اصلاً حیض نیست و وقتی که حیض نیست حکم ﴿فَاعِزَّزَلُوا النَّسَاءَ فِی آلَ مَحِیضٍ﴾ که شامل نمی شود. حکم ﴿فَاعِزَّزَلُوا النَّسَاءَ فِی آلَ مَحِیضٍ﴾ در موردی می آید که زن مبتلا باشد و فرض این است که شک در موضوع وجود دارد تا اینکه حکم ﴿فَاعِزَّزَلُوا﴾ شامل او بشود. در هر کدام از این **ثلاثة الأيام** أو **أربعة الأيام** شک می کنیم که آیا بر این موضوع ما که زوجه ای است که در مقابل ایستاده و دارد به حضرت مولانا نگاه می کند و مطالبات خودش را دارد، در این مورد آیا حکم ﴿فَاعِزَّزَلُوا﴾ می آید یا نمی آید؟! اصل این است که نمی آید، چون هنوز حکم مترتب بر انعقاد موضوع است. وقتی که شما در اصل موضوع شک دارید چطور آن حکم ﴿فَاعِزَّزَلُوا﴾ می آید و مانحن فیه را شامل می شود؟!

بنابراین به قول مرحوم شیخ اصلاً حکم ﴿فَاعِزَّزَلُوا﴾ فعلیت پیدا نمی کند تا اینکه به قول مرحوم آخوند آیا این فعلیت تامّ باشد یا ناقص باشد! اصلاً حکم نیست. آیا در این سه روز اول حکم ﴿فَاعِزَّزَلُوا﴾ هست یا نه؟! چون حکم باید مترتب بر موضوع باشد و موضوع مشکوک است. در سه روز ثانی آیا حکم مترتب بر آن است؟! نه، لعلّ اینکه **ثلاثة الأيام اول** حیض بوده پس موضوع مشکوک است و هَلَمْ جَزَاً پس خوش به حال مرد! البته هر دو، بیشتر خیرش به او می رسد! خب این ﴿فَاعِزَّزَلُوا النَّسَاءَ فِی آلَ مَحِیضٍ﴾ در اینجا شامل این مورد نخواهد شد.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کفایة الأصول، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۴۸.

اشتباه شیخ در فعلی نبودن تکلیف ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾

تفاوت شرط وجوب و شرط واجب

ایرادی که بر این مسئله می شود این است که در اینجا اشتباهی برای مرحوم شیخ رخ داده است. اشتباه بین شرط وجوب و شرط واجب است! یک شرط وجوب داریم و یک شرط واجب داریم! شرط وجوب قبل از تحقق زمان اتیان به واجب می آید مانند حج و استطاعت؛ استطاعت، شرط وجوب برای حج است. استطاعت در اشهر حُرْم بعد از شهر رمضان شرط برای وجوب است. آن وجوب چه وقتی تحقق پیدا می کند که واجب باشد؟! در ذی الحجه در وقت خودش تحقق پیدا می کند.

پس یک شرط وجوب و یک شرط واجب داریم، شرط وجوب عبارت از زمانی است که حکم تعلق می گیرد اما یک وقت متعلق حکم فعلی است و در زمان حال است، یک وقت متعلق حکم در زمان آینده و زمان مستقبل است. مثل اینکه الآن مولا می گوید که **أَكْرَمَ زَيْدًا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ** کی می گوید؟ چهارشنبه می گوید. الآن شرط وجوب برای آن اکرام زید عبارت از همان استطاعت است؛ استطاعت این عبد و امکانات این عبد که بتواند اکرام کند. اینها همه شرط وجوب است و شرط واجب آن حلول وقت است؛ حلول وقت لیلۃ الجمعة است. این غیر از این است که مولا بگوید که من تو را روز چهارشنبه امر خواهم کرد که زید را لیلۃ الجمعة اکرام بکنی. اینجا که وجوبی تعلق نگرفته! مولا می گوید که من فردا به تو امر خواهم گفت که زید را لیلۃ الجمعة اکرام کنی، هنوز تکلیف نیامده است.

پس فرق است بین اینکه تکلیف تعلق به امر واجبی گرفته است ولی شرط برای واجب متأخر است. مانحن فیه همین طور است؛ وقتی که امر به ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلِ مَحِيضٍ﴾ تعلق می گیرد این از همین الآن تعلق گرفته است، کسی که عیال دارد و این عیالی که الآن هست و در مقابلش نشسته یا ایستاده است الآن حکم ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلِ مَحِيضٍ﴾ شامل می شود. گرچه او الآن در طهر است، ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلِ مَحِيضٍ﴾ یعنی نه اینکه وقتی که حیض بیاید سه روز هم از حیض بگذرد تازه حکم ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلِ مَحِيضٍ﴾ بیاید! آن دیگر مسئله طور دیگری شده است! نه! ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلِ مَحِيضٍ﴾ تعلق به قابلیت محل می گیرد در غیر از وقت ابتلاء، الآن محل، محل قابل برای حیض است و وقتی که محل، قابل برای حیض است، در غیر وقت ابتلاء این حکم آمد و زمان واجب آن وقتی است که ابتلاء پیدا بکند. پس این مسئله حیض هم داخل در علم اجمالی خواهد بود و هر حکمی که مربوط به علم اجمالی است به این هم تعلق خواهد گرفت.

اللهم صل علی محمد و آل محمد